

ندای زن

نشریه «شورای زنان افغان در آلمان»

شماره ۶ و ۷، سال دوم، میزان ۱۳۸۳، سپتامبر ۲۰۰۵
NIDAE ZAN No 6 & 7, September 2005

جنبش زنان و سازمان های سیاسی

خوشبختانه زنان از هر قشر و طبقه بی که بودند، سریع تر از مردان به خود آمدند، دور هم جمع شدند و تشکلهای زنان را ایجاد نمودند. داشتن تجربه گذشته از مبارزات زنان در کشور و هم آشنایی با جنبش زنان در آلمان و جهان، باعث آن شد که جنبش زنان افغان از سازمانهای سیاسی که به طور کلی ساختار مردانه داشتند و دارند، دوری نماید. زنان، فرهنگ مردسالار را نه تنها در جامعه بلکه بین روشنفکران مرد مورد بحث قرار دادند و حقوق و آزادیهای زنان را برابر با مردان مطرح کردند.

«شورای زنان افغان در آلمان» خود را جز جنبش جهانی زنان میندازد، زیرا اولین شعار این جنبش همانا برآورده ساختن حق برابری زن و مرد بوده است؛ اعلامیه جهانی حقوق بشر آن را چنین به رسمیت شناخته است: «تمام افراد بشر آزاد و برابر به دنیا می آیند و همه از کلیه حقوق و آزادیها، بدون هیچگونه تبعیض از جمله تبعیض جنسی برخوردار می باشند». تجربه نشان میدهد که برابری در عرصه های حقوقی، سیاسی و اجتماعی هرگز به معنای برابری جنسی نیست که واقعیت جامعه غرب و جایگاه زنان در آن بر این مدعا گواهی میدهد.

خلاصه میتوان گفت: جنبش زنان در همه نقاط جهان یکی از مهمترین جنبشهای اجتماعی برای دموکراتیزه کردن جوامع به شمار می آید. تا زمانی که زنان در سیاست، اقتصاد، علم و فرهنگ کشورها نقشی مؤثر نداشته باشند و خواسته های خود را در اولویت قرار ندهند و تا زمانی که فقر، خشونت و استثمار هنوز هم واقعیت روزانه زنان را تشکیل میدهند و تا زمانیکه روابط و دیدگاه های مردسالارانه زنان را به یک موجود دست دوم، ناتوان و یک شی برای لذت بردن مردان تبدیل میکنند، مبارزه دوام خواهد داشت و رسیدن به این هدف، امری ساده نخواهد بود.

با در نظر داشت مطالب بالا، باید اظهار نمود که «شورای زنان افغان در آلمان» یک تشکل ثبت شده و به کلی مستقل است و با هر گونه وابسته گی به هر سازمان سیاسی - داخل و یا خارج کشور - مخالف است. دیگر اینکه این شورا برای اولین بار میکوشد نه در «شعار» بلکه در عمل از حقوق اساسی زنان - به خصوص زنان مهاجر که با عالمی از پرابلم ها اعم از شخصی و اجتماعی مواجه اند - دفاع نماید. و بالاخره این شورا میخواهد طرز دید جدید از اندیشه مستقل زنان را به جامعه مردسالار کشور ترویج نماید که نهایت آن احترام به حقوق زنان، رشد امکانات و قابلیت های زنان در همه عرصه ها، گسترش نقش آنها در امور جامعه می باشد. از این رو ما به همه آنانیکه از عینک گذشته می خواهند به آینده نگاه کنند، اظهار می داریم که جهان قرن ۲۱، جهان گذشته نیست و به تفکر نوین نیاز دارد. بنابراین شعار ما چنین است: دست مداخله سازمانهای سیاسی به جنبش زنان کوتاه باد!

امیلیا سپارتک

جنبش زنان بخشی مهم از جنبش های اجتماعی یک جامعه است که هدف آن عبارت از بهبود وضع زنان در همه عرصه ها، به خصوص جامعه و خانواده، میباشد که به همین منظور فعالیت می نماید. در حالی که هدف یک سازمان سیاسی که از خود دارای برنامه مشخص سیاسی میباشد، همانا تغییر وارد نمودن در قدرت سیاسی است. اکنون ما به این مشکل مواجه هستیم که تعداد زیادی از روشنفکران جامعه ما، این مرز را درست درک ننموده و تفاوت میان یک سازمان اجتماعی طور مثال «شورای زنان افغان در آلمان» و یک سازمان سیاسی طور مثال . . . را نمی دانند.

در گذشته در کشور ما سازمانهای زنان بیشتر توسط سازمانهای سیاسی به وجود می آمدند و بلافاصله درگیر سیاست می شدند و خواسته یا ناخواسته پیرو مردان میشدند، زیرا سازمانهای سیاسی مردانه بودند.

تاریخ سرکوب و استثمار زنان یکی از طولانی ترین و در عین حال علنی ترین ستمها در تاریخ بشریت است. سرچشمه این ستم را در سیستم مردسالاری حاکم بر کل ساختار جوامع بشری میتوان دنبال کرد. تنها باورها و سنتهای فرهنگی نیستند که در پیدایش این ستم نقش داشته اند، بلکه کل ساختار اجتماعی در فورماسیون های اجتماعی مختلف به تداوم این ستم کمک کرده و می کند.

در افغانستان ستم و خشونت علیه زنان چنان با عنعنات سنتی و سیاست درهم آمیخته که تفکیک نمودن خاستگاه ستم و خشونت بسیار دشوار است. همه نهادهای موجود در کشور - از نهاد خانواده گرفته تا محیط های آموزشی و سیاسی - به تولید و بازتولید این فرهنگ سرکوب میپردازند. شوربختانه جنبشهای ترقیخواهانه و روشنفکری ما که از بطن چنین جامعه بی بروز نموده اند، نتوانسته اند در هیچ دوره بی به طور اساسی و بنیادی به حل این مسأله بپردازند: یا اینکه سکوت کرده اند و یا با صدور رهنمودهای عقب گرایانه به دوام آن پرداخته اند. طور مثال حاکمیت فرهنگ مردسالار در همه سطوح جامعه از طریق تصویب قوانین، زنان را در زنده گی خصوصی و اجتماعی در تنگناهای سخت گرفتار کرده است.

باید قبول نمود که جنبش مستقل زنان و مبارزات آنها برای دستیابی به حقوق مساوی با مردان تنها به موانع روبنایی و فرهنگی خلاصه نمیشود، بلکه ضرور است حاکمیت را در تمام عرصه ها (سیاسی، اجتماعی و اقتصادی) به چالش گرفت. طور مثال: در عرصه خصوصی، کار زنان در خانه، کاریست رایگان که در اختیار مردان قرار دارد؛ در عرصه اجتماعی با وارد شدن زنان به بازار کار با شرایط نابرابر برای استخدام و دستمزد رو به رو هستند و به منابع تولید دسترسی ندارند؛ در عرصه تحصیلی به رشته های دلخواه شان دسترسی ندارند؛ در عرصه سیاسی امکان برابر در تصمیم گیریها ندارند. در دو دهه اخیر تعداد زیاد هموطنان ما، منجمله زنان، مجبور به مهاجرت شدند. اکثریت آنها را روشنفکران تشکیل میدهد که به مشکلات فراوان در کشورهای میزبان مواجه شدند.

جمیله پلوشه

زنان و انتخابات شورای ملی و شوراهای ولایتی

نمایند. با نگاهی خیلی شتابنده به گذشته به روشنی دیده میشود که همین کشورهای غربی بودند که یکجا با جمهوری های اسلامی پاکستان، ایران و عربستان سعودی از سیاه ترین نیروهای زن ستیز حمایت کردند، آنها را آموزش نظامی داده، مسلح ساخته و به افغانستان گسیل داشتند.

آیا همین گروه های مجاهدین و به ادامه آن طالبان نبودند که بعد از به قدرت رسیدن در ۱۹۹۲ و ۱۹۹۶ نخستین فرامین و فتوایی را علیه زنان صادر کردند؟ اینها جنایات بی شمار را در حق زنان و مردم افغانستان مرتکب شده اند. ولی به هر صورت به این بحث جالب یقیناً در فرصتی دیگر میتوان پرداخت تا جوانب گوناگون و اثرات آن بر کار و زندگی اجتماعی زنان بتواند مورد بررسی قرار گیرد.

اما به طور کل در مورد تحول و انکشاف در موقف و نقش زنان و به خصوص آنچه به خود آگاهی و درک هویت زنانه ارتباط دارد و به توسعه این روند مدد خواهد رسانید، باید گفت که این امر هیچگاهی نمی تواند فقط محصول سه سال و اندی حضور نیروهای بیگانه در کشور باشد. زیرا تحول در نقش و ادای سهم نسبتاً بیشتر زنان در عرصه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یقیناً یک روند کثیرالجوانب و پیچیده اجتماعی-تاریخی است که بایستی در آن نیروها و عناصر بیشتری مشترکاً در یک بستر واحد در طول زمان عمل نموده باشند تا به نتایج ساختاری منجر گردند.

گام گذاشتن در دنیای مردانه سیاست از یکسو تحول ژرف در فرهنگ مردسالار در جامعه است و از سوی دیگر نشانه یی از باور و اعتماد نزد زنان نسبت به خودشان است. تجربه و مبارزات زنان در کشورهای مختلف جهان از جمله کشورهای اسلامی نشان میدهد که ایجاد تغییرات در عرصه سنت و باورهای عنعنوی یکی از دشوارترین بخش تغییرات اجتماعی است که زنان و نهادهای آنان را با چالش های جدی رو به رو می سازند، به خصوص اگر این امر در جوامعی مانند افغانستان که موجودیت نهادها و ساختارهای عشیره یی بافت اجتماعی آن را بیش از پیش پیچیده نموده باشند. چنانکه مجاهدت شاه **امان الله** در دهه سوم و مساعی **محمد داود** در دهه پنجم و تلاش های دولت جمهوری افغانستان در دهه هشتاد سده بیست در جهت رهایی زن توسط نیروهای عقب‌گرای مذهبی با استفاده سوء از سنتها و باورهای دینی و مذهبی مردم ناکام ساخته شد. حمایت کننده گان این نیروهای عقب‌گرا در همه دوره ها از نگاه ماهیت خود یکی بودند.

پارلمان و شوراهای ولایتی یک بخش از نظام سیاسی کشور را تشکیل می‌دهند که نقش پارلمان به عنوان عالی ترین ارگان قانون گذار برجسته است. زنان افغانستان با شرکت در انتخابات و حضور فعال در پارلمان کشور و شوراهای ولایتی اراده دارند در آن جایی حضور داشته باشند که در مورد سرنوشت و

نامهای شمار بزرگی از زنان در مقایسه با گذشته در لیست کاندیدها برای پارلمان افغانستان و شوراهای ولایتی برای انتخابات آتی دیده میشود. صرف نظر از همه انگیزه ها و دلایل، حضورگسترده زنان در انتخابات و شرکت آنان در کمپاین انتخاباتی و پیش کشیدن و مطرح کردن خواسته ها و مطالبات زنان در همسویی با حقوق اساسی آنان به خودی خود از اهمیت فوق العاده بزرگی برخوردار است و گامی است به پیش. زیرا نه تنها نشانه یی از رشد شعور سیاسی- اجتماعی در میان زنان به مثابه گروه اجتماعی معین است، بلکه در عین حال نشانه یی جدی از پذیرش مسؤلیت جدید سیاسی- اجتماعی از طرف زنان است. از حضور نخستین زن در کابینه افغانستان و اولین انتخابات نسبتاً دموکراتیک که در نتیجه آن اولین گروه زنان پس از کمپاین انتخاباتی به پارلمان راه یافتند، بیش از چهار دهه می‌گذرد. چهار دهه زمان نسبتاً کوتاهی برای زنان در کار سیاسی- اجتماعی و به خصوص کسب تجربه و تاثیرگذاری در این عرصه میباشد.

زیرا تا دیروز زنان به طور سنتی عمداً به امور منزل و بچه داری مصروف بودند و این امر در جامعه مرد سالار افغانستان خیلی طبیعی به نظر میرسید، ولی اکنون پس از گذشت یک قرن و به خصوص طی سه دهه اخیر، مبارزه رویاروی نیروهای تحول طلب و دموکرات با سیاه ترین و عقب مانده ترین اندیشه های قرون وسطایی و تحمل قربانیهای بی شمار، ویرانی ها، مهاجرت ها و نابودی بخشی از هستی مادی و معنوی انسان های بی شمار این سرزمین و به خصوص آنچه زنان خود با پوست و گوشت خود در طی سالیان گذشته از سر گذشتانده و تجربه کردند، آگاهی و بلوغ نسبی سیاسی به همراه داشت که این خود زمینه مساعدی برای بازنگری در نقش و سهم آنان در جامعه و در تقسیم اجتماعی کار ایجاد نموده است.

این تنها زنان نیستند که متحول گردیده اند، بلکه در جامعه نیز جو مساعدی پدید گردیده است که دارد تحول در جایگاه زنان را اندک اندک می پذیرد. البته حساب گروه های زن ستیز که دارای افکار قرون وسطایی و قبیلوی اند، از این میان جدا است. آنان آتش زدن به مکاتب دخترانه، کشتار و تجاوز به زنان و خرید و فروش آنان را نه تنها ادامه میدهند بلکه آگاهانه و خصمانه تر نسبت به دیروز بر مواضع، حقوق و خود زنان حمله میبرند و هیچ رحمی هم به آنان ندارند و از پشتیبانی محافل بنیادگرای مذهبی منطقه به ویژه پاکستان و عربستان برخوردار اند. در این میان من با آنانی هم نظر نیستم که سعی می‌کنند که تحول در سهم و نقش زنان در اجتماع و وضع کنونی را صرفاً ناشی از برکت حضور نیروهای خارجی و سازمانهای آموزش و امداد رسانی به زنان که هردو جز سناریوی واحد اند، قلمداد می نمایند. آنها این شعار مزورانه را تبلیغ و پیشکش میکنند که گویا «ما برای آزادی زنان افغانستان و . . . به این کشور لشکر پیاده نموده ایم». این شعار بیشتر مصرف داخلی برای آنان دارد. این طرز تفکر و این شعار را در گام نخست باید خود زنان تردید

تأمین حقوق اساسی زنان برای فعالیت سالم و بی وقفه آنان خیلی لازمی و با اهمیت اند.

در همه این احوال با اهمیت ترین و مرکزی ترین عنصر خود زنان اند. شرکت فعال زنان در کمپاین انتخاباتی و حضور آنها در پارلمان آینده و شوراهای ولایتی نه تنها گام مثبت و مدرسه با اهمیت سیاسی برای زنان است بلکه امید و باورها را برای اجرای نقش بیشتر زنان، این نیمی از پیکر جامعه ما، راسختر و فزونتر میسازد. **پیکار مشترک در راه اهداف واحد به آنان نیرو و توانایی بیشتری خواهد بخشید.**

□

یادداشت :

بر اساس گزارش کمیسیون برگزاری انتخابات، ۲۳۸۱ نفر برای راه یافتن به پارلمان و ۳۰۲۷ نفر برای راه یافتن به شوراهای ولایتی خود را نامزد کرده اند که ده درصد از این تعداد یعنی در حدود ۶۰۰ نفر را زنان تشکیل میدهند. پارلمان افغانستان ۲۴۹ عضو خواهد داشت که از این جمله حدود ۲۵ درصد یعنی بیش از ۶۰ کرسی آن به زنان اختصاص یافته است.

زندگی آنان تصمیم گرفته می شود. چنانکه زنان با شرکت فعال خود در کمپاین های انتخاباتی دوره دوازدهم شورای ملی سال ۱۹۶۵ و در انتخابات سال ۱۹۸۹، بار اول **چهار زن** و بار اخیر نزدیک به **بیست زن** عضویت شورای ملی را کسب نموده بودند.

حضور فعال زنان در پارلمان آینده، در عین حال که تاکید بر استواری راه گذشته دارد، چهره جدیدی به پارلمان افغانستان خواهد داد. یک بخش بزرگ آنان بدون شک به اولویت ها در کار و زندگی روزمره **مردم و هم زنان و کودکان** خواهند پرداخت. آنان از جامعه بی برخاسته اند که تبعیض جنسیتی، بیسوادی، فقر، بیکاری و ویرانیهای ناشی از جنگها و بی امنیتی ناشی از وجود جنگسالاران و قاچاقچیان مواد مخدر و ادامه مداخله از بیرون رنج می برند. این آلام را نه تنها می شناسند، بلکه با گوشت و پوست خویش ده ها بار تلخی جانکاه آن را تجربه کرده اند. زنان کشور ما چنان بار تحقیر، شکنجه و نابرابری جنسیتی را بر شانه های شان احساس کرده اند که مشکل است آنان را از پرداختن به مبارزه فعال بازداشت.

اننان بدون شک به تدوین قوانین جدید برای بهبود وضع زنان و تأمین حقوق اساسی آنها خواهند پرداخت. قوانین مدنی بی شماری باید جدیداً در رابطه به حقوق زنان و کودکان و سایر اقشار و گروه های اجتماعی تدوین و تصویب گردد. قوانینی برای حمایت از کار، تحصیل، خانواده و حق مادری و همچنین قوانینی در منع خشونت و ازدواج های اجباری وغیره. مسلماً تدوین و تصویب قوانین در جهت

نگارنده : نظیفه فارانی

شاهنامه فردوسی و سزارین (Kaiserschnitt)

یا طفل را از روی شکم مادر گرفتن

رودابه به دست میدهد، حاکی است که هزارها سال قبل همین عمل جراحی (سزارین) در بین قبایل ما موجود بوده و آنها موفقانه این عمل را انجام میداده اند. در «شاهنامه» میخوانیم که **رودابه** از درد فریاد میزند و طفلش **رستم** به دنیا نمی آید. **سیندخت** مادرش، زن **مهرابشاه** کابلی کنار دخترش **رودابه** نشسته است تا اینکه **رودابه** را با شراب مست میکنند که درد را احساس نکنند، بعد از آن بغل شکم **رودابه** را پاره میکنند و رستم را زنده و سالم به دنیا می آورند. سپس پاره گی شکم **رودابه** را می دوزند و روی آن دوا می گذارند. خلاصه **رستم** به دنیا می آید و **رودابه** سالمی درازی زنده و سحتمند باقی می ماند. به «شاهنامه» توجه کنید :

به بالین رودابه شد زال زر
پر از آب رخسار و خسته جگر ...

نجات هزاران مادر و طفل از خطر مرگ شده است.

چرا این عمل را «سزارین» یا «کیزر شنیت» (Kaiserschnitt) می گویند؟

شایع است که **جولیوس سزار** با چنین عمل جراحی به دنیا آمده است. اما این نظر ثابت نشده است؛ زیرا در هیچ تاریخ ثبت نشده، بلکه صرف یک شایعه است. چرا این موضوع را خواستیم به میان بکشیم؟

در جامعه اروپا این عمل **قدمت سه صد ساله دارد**، در حالیکه به قول «شاهنامه» **فردوسی** بزرگ که **قدمت هزار ساله دارد** و از اسطوره های چند هزار ساله حکایت می نماید، این عمل به شکل واضح با جزئیات آن دیده شده است که بدبختانه اروپایی ها در مقابل آن سکوت کرده اند و در هیچ جای یادی از این کشف بزرگ نشده است.

«شاهنامه» **فردوسی** بی بدیل در صحنه یی که از روز تولد **رستم** از مادرش

در عصر کنونی در ختم دوره حامله داری، اگر ولادت طبیعی ممکن نباشد و زنده گی مادر و کودک به خطر مواجه شود، جراحان مجبوراً شکم مادر را چاک میکنند و طفل را از بطن مادر با عمل جراحی بیرون می آورند. این عمل جراحی در کشورهای غربی به نام «سزارین» شهرت یافته است. در قرن هفده میلادی یعنی در حدود سه صد سال قبل، در اروپا مادری که **۹ ماهه** حامله بود، دفعتاً می میرد و طفل او هنوز در بطنش حیات داشت که دکتوران زمانه برای نجات طفل، شکم مادر را با عمل جراحی باز کردند و طفل را از بطن مادرش زنده بیرون آوردند. در نیمه دوم قرن ۱۸ میلادی در آلمان و فرانسه آن زمان این عمل چندین بار انجام شد که در آن وقت متأسفانه **۸۰ الی ۱۰۰ فیصد** خطر مرگ برای مادران وجود داشت. امروز بنا به تکامل علم طبابت، به بسیار ساده گی این عمل جراحی انجام میشود که خوشبختانه سبب

<p>شکافید بی رنج پهلوی ماه بتابید مر بچه را سر ز راه چنان بی گزندش برون آورید که کس در جهان این شگفتی ندید ... همان زخمگاهش فرو دوختند به دارو همه درد بستوختند ... شبانروز مادر ز می خفته بود ز می خفته و دل ز هس رفته بود ... چو از خواب بیدار شد سرو بن به سیندخت بگشاد لب بر سخن برو زر و گوهر بر افشاندند ابر کردگار آفرین خواندند</p> <p>(کردگار در اینجا به معنای شخصی است که عمل یا کرده جراحی را انجام داده است)</p>	<p>ز دل بیم و اندیشه را پست کن شکافد تهیگاه سرو سهی نباشد مرو را ز درد آگهی وزو بچه شیر بیرون کشد همه پهلوی ماه در خون کشد وزان پس بدوز آنکجا کرد چاک ز دل دور کن ترس و اندوه و باک گیاهی که گویم تو با شیر و مشک بکوب و بکن هر سه در سایه خشک بسای و بیالای بر خستگیش بینی هم اندر زمان رستگیش ... بر آن مال از آن پس یکی پر من خجسته بود سایه فر من بگفت و یکی پر ز بازو بکند فگند و به پرواز بر شد بلند بشد زال و آن پر او بر گرفت برفت و بکرد آنچه گفت آن شگفت بیامد یکی موبدی چیره دست مر آن ماه رخ را به می کرد مست</p>	<p>همان پر سیمرغش آمد به یاد بخندید و سیندخت را مزده داد یکی مجمر آورد و آتش فروخت وزان پر سیمرغ لختی بسوخت هم اندر زمان تیره گون شد هوا پدید آمد آن مرغ فرمان روا (سیمرغ در اینجا مظهر عقل و تفکر است) ... برو کرد زال آفرین دراز ستودش فراوان و بردش نماز چنین گفت سیمرغ کین غم چراست به چشم هژبر اندرون غم چراست کزین سرو سیمین بر ماه روی یکی کودک آید ترا نامجوی ... از آواز او اندر آید ز جای دل مرد جنگی پولاد خای ... بیاور یکی خنجر آبگون یکی مرد بینا دل و پر فسون نخستین به می ماه را مست کن</p>
---	---	---

نگارنده : شایسته و بسزاده

نمک شناسی

زیر دندان کرد، متوجه شد که شیشه نمک نیشاپوری بود. آه از سینه برکشیده گفت تمام زحمتم بر باد رفت. چون صبح نزدیک بود، تمام خزانه را بر جای ماند و رفت.

بامدادان **بن نصر**، والی سیستان که از ماجرا خبر شد، تعجب کرد، منادی در شهر افگند که «هرکه این کار کرده در امان است؛ نزد والی آید و راز فاش کند، اگر تنگدست است، مال حلال بستاند».

یعقوب نزد والی رفت و گفت :

این نقب را من زده ام و تمام زر و سیم را من در کیسه کرده ام، لیکن در آخرین لحظه نمک تو را خوردم و حق نمک تو مانع بردن این همه زر و سیم شد. من شخص نمک شناس هستم.

والی از این مردانه گی خوشش آمد و او را به منصب بزرگی گماشت. از آن به بعد **یعقوب** چنان لیاقت در امور اداری و دولت مداری از خود نشان داد که بالاخره به مقام سلطنت رسید که حالا به نام **یعقوب لیث صفار** به حیث یکی از شاهان مقتدر سرزمین ما در تاریخ حضور دارد.

□

یکی از زیبا ترین عقاید مردمی، سنت نمک شناسی است که این عقیده نیز مثل عقاید دیگر شکل تقدس به خود گرفته است، تا جایی که معتقد هستند، حق نمک اگر پامال شود، شخص پامال کننده از دو چشم کور میشود، که این طرف سکه صورت تنبیهی به خود می گیرد؛ اما در طرف دیگر سکه عظمت نهفته است : عظمت از جوانمردی، بزرگواری و عیاری مثبت که میتوان سنت جوانمردی و بزرگواری مردم و جامعه را در آن واضح دید. برای اثبات این ادعا به داستان زیبایی که مردم برای بزرگترین عیار تاریخی ما **یعقوب لیث صفار** ساخته اند و در بسیاری از منابع نقل شده و در تاریخ «حمد الله مستوفی، باب چهارم» نیز آمده است، توجه کنید :

معروف است که **یعقوب لیث صفار** در جوانی دزد عیار بود، که از توانگران می ستاند و به فقرا می بخشید.

روزی **یعقوب** به خزانه **درهم بن نصر**، والی سیستان نقبی زد و شبانه خود را به خزانه **بن نصر** رساند و تمام ثروت والی را به دهانه بیرونی نقب نقل داد.

در آخرین باری که از خزانه بیرون میشد، درخشش عجیبی زیر نور ماه که از روزنه خزانه بر آن تابیده بود، توجه او را به خود جلب کرد. گمان کرد پاره الماس است. آن را به آزمایش

داکتر محبوبه الهام مقصودی

متخصص رشته نقاشی و مجسمه سازی

گل (ارزش تاریخی ، مادی و هنری)

سوخته و مندیگک، تصویر دوره برونز را در جنوب افغانستان علمی تر و مشخص تر ادامه داشت.

کار محققین باستانشناس شوروی-افغان در سال ۱۹۶۹ در دره مرغاب و شهرهای اندخوی، میمنه، آفچه، قریه دولت آباد و بعداً طلا تپه در نزدیک شبرغان و آثار ظریف و با محتوای تخیلی و تزیینی سفالین و همچنان برونز شاهد رشد مدنیت در شمال افغانستان و استفاده از سیستم منظم کشاورزی و آبیاری در هزاره اول قبل از تاریخ، در این ساحة افغانستان امروزی میباشد که مدنیت قدیم آن را گویا است. در سال ۱۹۷۱ کار حفريات در طلا تپه و دشلی ادامه پیدا کرد و در سال ۱۹۷۴ مکشوفات دوره یونان باختری تصویر بی نظیری از رشد فرهنگی و مدنیت شمال افغانستان به جهان عرضه داشت.

نتایج مقایسوی حفريات در دو سمت دریای آمو و همچنان سلسله هندوکش نشانه مدنیت پیشرفته یی در هزاره اول قبل از تاریخ منحیت سرزمین باختر در دوران ایران- هخامنشی بوده است که تحقیقات طلا تپه نمادی از مراحل بعدی تاریخ (یونان- باختری) را به ما معرفی میدارد.

با وجود تشابهات و دریافت تاثیرات متقابل مدنیت های ایران ، بین النهرین، هند و یونان و حتی آلتای ساییبیریا در جریان شش هزار سال تاریخ این سرزمین، میتوان شاهد خصوصیات محلی و مختص به ساحة افغانستان امروزی در معماری، آثار هنری دستی و همچنان اشیای مورد استفاده روزمره بود که نظیر آن در هیچیک از کلتور نقاط و مدنیت های نامبرده مشاهده نگردیده است.

در جریان بررسی فشرده و نهایت مختصر کارهای تحقیقی باستانشناسی در افغانستان، مربوط به ادوار مختلف (۶۰۰۰) سال، از بخش بزرگ آثار به دست آمده، ظروف گلی و مجسمه های کوچک و بزرگ که گاهی با رنگ انگوب Engobe تذکر صورت گرفت که بررسی هریک از این آثار ما را به تاریخ گذشته و رشد اجتماعی، اقتصادی و کلتوری انسان آن زمان نزدیک تر میسازد، چنانچه فیگورهای سمبولیک گلی گویای عقاید «زن خدایی» سرزمین ما قبل از تاریخ است که میتوان روابط نزدیک آن را با شواهد تاریخی به دست آمده در اروپا به مقایسه قرار داد. ادامه این نوشته تحت عنوان «زن خدایی» خدمت خواننده گان عزیز تقدیم میگردد. □

فهرست مأخذ :

1- Die Kunst des alten Afghanistan , Victor Sarianidi. VEB E.A. Seemann Verlag. Leipzig 1986.

2- KUSANA , COINS AND SCULPTURES. G. V. Mitterwallner , 1986.

3- Baktrisches Gold. Aurora – Kunstverlag. Leningrad.

۴ - شهر خرد به جای شهر ایمان. منوچهر جمالی , Kurmali oress ,

London.

۵ - و انسان خدا را آفرید. تالیف و تدوین دکتر الف-ب.

کار اولین گروه باستانشناسان فرانسوی را تحقیقات دوره قدیم یا Antike تشکیل میدهد که در سال ۱۹۲۲ آغاز گردیده و ساحة وسیعی را در مناطق جنوب افغانستان و ساحة سیستان در بر میگرفت.

نظر به اوضاع بی ثبات کشور بر اثر مداخلات نیروهای استعماری بریتانیا و همدست شدن شان با عقب گرایان، ارتجاع و اجیران داخلی، در مراحل مختلف به مشکلات فراوان مواجه شده که حتی در یک موقعیت حساس؛ مسؤول گروه باستانشناس A. Foucher مجبور به انتقال همکاران خویش و حفظ زنده گی شان به بیرون از سرحدات افغانستان (در آسیای میانه) گردید.

توجه اساسی کار اولین گروه باستانشناس طوریکه تذکر گردید، به دوران قدیم، یونان باختری و کوشانی ها معطوف بود که مکشوفات ساحة ناد علی در سیستان مربوط به نیمه اول هزاره اول قبل از تاریخ تخمین گردیده و معلومات را مربوط به آن دوران با خود به ارمان داشت.

در جریان جنگ جهانی دوم کار تحقیقاتی با وقفه مواجه گردید که پس از ختم جنگ در ۱۹۴۹ امکان ادامه حفريات به باستانشناسان امریکایی فراهم گردید. محل کار تحقیقی ساحة قندهار و سیستان را احتوا میکرد که در جریان یک سال (۱۹۵۰ - ۱۹۵۱) صورت گرفت و مطالب دقیق تری را در توضیح نقاط مشترک کلتوری، اجتماعی و اقتصادی آن زمان، با بلوچستان و سیستان ایران به دسترس محققین گذاشت. این حفريات در بین سالهای ۱۹۵۱- ۱۹۵۸ به همکاری باستان شناسان فرانسوی ادامه یافت که بررسی علمی و تاریخی آثار به دست آمده از مندیگک، امکان وسیع را در مورد شناخت مدنیت دوران برونز Bronze سیستم کشاورزی، شهری، خانه های مسکونی، قصرها و عبادتگاه ها حاصل گردید. آثار به دست آمده (زیورات ، وسایل کار و دفاعی، فیگورها یا مجسمه های کوچک گلی) Terrakotta با احیا سازی یا Rekonstruktion سیستم زیربنای تعمیراتی، توانست ارتباطات و تشابهات را با نقاط جغرافیایی دیگر مثل ایران، بین النهرین، هند و آسیای میانه در رشد مدنیت و سیستم زنده گی اجتماعی، کلتوری و روابط مادی سه الی چهار هزار سال قبل از تاریخ، در ساحة جنوب غربی آسیا را، برای بررسی بخشی از گذشته مهیا گرداند و شواهد اولی را در تغییر شکل زنده گی از حالات تجمعات ابتدایی به شهرها Urbanisierungsprozess در جنوب افغانستان ترسیم دقیق تر احتمالی نماید.

با وجود موفقیت های به دست آمده ، بار دیگر در کار حفريات وقفه یی بروز نموده که تنها در سال ۱۹۷۰ به معیار کوچکتری در ساحة سیستان (سید قلعه و ناد علی) تحقیقات و حفريات انجام پذیرفت. مگر با توقف کار در افغانستان؛ گروه باستانشناس ایتالوی تحت رهبری M.Tosis حفريات خویش را در سیستان ایران آغاز نموده که در نتیجه مقایسه علمی و تاریخی آثار به دست آمده در شهر

نوشته: ناتالی روجرز (Natalie Rogers)

برگردان به فارسی: ژاله طاهری *

اهمیت زنان در زنده گی من

مادر عزیزم ،

من در آیینۀ نگاه می کنم و تو را در خود می بینم، در جسمم، در قلبم و در روحم. این نامه را به این منظور می نویسم که برایم روشن شود که تو واقعاً که هستی و کدامین جزء از تو را من در خود حل کرده ام و با خود دارم. من کیستم؟ این احساس حق شناسی که من اکنون نسبت به تو دارم، واقعی است. شعری را که برایت سروده ام، نیز تماماً حقیقت داشت. با این وجود در رابطه با این حق شناسی هنوز چیزی وجود دارد که من آن را به زبان نیاورده و بیان نکرده ام. و آن هم خشم و دردی است - که من در خود داشته ام و یا تو داشته ای - و من نسبت به آنها باز و بی پرده نبوده ام.

احساس میکنم که تو بخشی عظیم از آن ارزش شخصیتی را که به هنگام نو جوانی دارا بودی، از دست داده ای. من تو را به صورت زنی می بینم که از خواهش ها، خواسته ها و علایق شخصی خود صرف نظر کرده است تا بتواند محیطی حاصل خیز برای پیشرفت و شهرت شوهرش فراهم آورد. این کار تو من را خشمگین و وحشت زده کرده است، زیرا که من مدت‌های مدید است که در این بازی درگیر شده ام و همین نقش را بازی می کنم. تو را هنگامی در خود دیدم که تقریباً دیر شده بود.

می بینم که تو «صرفاً برای دیگری حضور داری»، تنها برای این که با شخص خود رو به رو نشوی و از خود نپرسی: «من کیستم؟»، «من از زنده گی ام چه میخواهم؟». این «رقص فرار» در واقع رقصی است پوچ و تو خالی. تنها جا خالی کردن است. نبودِ علاقه است به مبارزه برای شخص خودت! آیا تو خودت را گم کرده ای؟

من در حالی که این ها را می نویسم، متوجه این حقیقت میشوم که در واقع در باره شخص خودم می نویسم. اولویت دادن به شوهرم و پیشرفتهای کاری او در اصل فرار من از دنیای بیرون بود. به جای اینکه به خود بگویم: «من با هوش هستم، من خلاق هستم و من دوست دارم که در مبارزات این دنیا شرکت کنم و سهمی داشته باشم»، می گذارم که او (شوهرم) برای من تلاش و مبارزه کند و برای موفقیت من سخن بگوید.

مادر ،

می بینم که تو سالهای سال حق خودت و خشمت را نادیده گرفته ای. شاید تو آنها را اصلاً ندیده و به وجود آنها پی نبرده ای. شاید هم ترسیده ای که اگر خشمت را بروز دهی، دیگر کسی تو را دوست نداشته باشد. یا شاید هم هرگز ندیده ای که انسانها چه گونه دعوا می کنند، آشتی می کنند و در پی آن با یک دیگر دوست میشوند و انس می گیرند؟ و من از دست تو خشمگین هستم، چون تو این راه را به من نشان نداده ای.

با خواندن این جمله پی میبرم که آنچه در باره اش حرف می زنم، دقیقاً درباره خودم است. از نارضایتی ام در زنده گی زناشویی خودم هم اطلاعی نداشتم و بنا براین نمی توانستم آن را نشان دهم.

مادر عزیزم ،

اکنون می بینم که این خشم ها چه گونه در مفاصل دردناک تو و بدن دردناک ترت نفوذ می کنند. زخم و خراش های پوست شیری رنگ تو، ورم مفاصل و مغز استخوانی که دیگر گلبول قرمز نمی سازد، همه فریاد های خشم تو نسبت به این دنیا هستند - و من نیز این جزء فیزیکی بدن تو را عیناً در خود لمس می کنم. و احساس می کنم که این دردِ تو، همان خشم فرو خورده فشرده است.

با خواندن جمله بالا به خود می گویم: «تو ای دختر پر مدعا! مگر تو کیستی که گناه درد بدن مادر را به حساب احساسات فرو خورده و پس رانده او میگذاری؟»

سپس این ترس من را فرا میگیرد که مبادا بدن من هم به همین سان پیر شود و افکارم را به همین شکل قورت کنم. گلویم را بغض می گیرد و نمی دانم که آیا باید گریست یا رها کرد: رها کردن و دست کشیدن از بسیاری چیزها برای من نیز مانند تو نه آسان که دشوار است. ولی از لزوم رها کردن گریزی ندارم.

دوباره آن اجزایی از تو را می بینم که در خود حل کرده ام - اصلاً خود تو را در خود می بینم. میدانم که من نیز خشم هایی بسیار فرو خورده ام و دوست دارم که آنها را فریاد بزنم! برای تو و به خاطر تو، برای خودم و برای همه زنان.

چون در اینجا صحبت از خشم است: من نیز از تو خشمگین بوده ام زیرا به من اجازه ندادی که از دست تو عصبانی شوم. به نظر می آید که تو برای خود فضایی را فراهم آورده ای و می گویی: «تو حق نداری که نسبت به من خشمگین شوی». و من اجازه دادم که این طرز تفکر تو مرا تحت کنترل داشته باشد. می ترسیدم که اگر نسبت به تو عصبانی شوم، عشق و محبت تو را از دست بدهم.

با خواندن جمله بالا به این واقعیت پی می برم که تا چه حد اراده و توانایی خود را از دست داده ام که می گویم: «تو به من اجازه نمی دهی که خشمگین شوم». در واقع در ژرف ترین ژرفای وجودم، تصمیم شخصی خودم بوده است که هرگز نسبت به تو خشمگین نشوم.

برای فضای «صلح به هر قیمتی» که برای خودت فراهم آورده ای، تو را مورد انتقاد قرار میدهم بی آن که به خود بنگرم و ببینم خود چه می کنم. میدانم که من هم همان پیام ناگفتنی را به کرات داشته ام. دخترانم گاهی از دست من خشمگین می شوند و نمی دانم محیطی را که من برای آنها ایجاد کرده ام، تا چه حد به محیط تو شباهت دارد. حتا در گروه های کاری که تحت سر پرستی من هستند، افراد شرکت کننده نیز در ابراز خشم خود نسبت به من مشکل دارند. صحیح است، چون می دانم که من هم به ندرت و به سختی خشم خود را نسبت به هر کدام از آنها ابراز می کنم. به این ترتیب باز هم اجزایی از تو را در خودم می بینم.

مادر تو مرا نا امید کرده ای، چون هنگامی که فرزندان خانه را برای همیشه ترک کردند، برای خودت و خواسته هایت هیچ گامی بر نداشتی. شغل شوهرت را همیشه در اولویت بر آرزوهایت قرار دادی. سالهای بین چهل و شصت ساله گی ات را بیهوده از دست دادی، در حالی که این شانس را داشتی که در این سالها برای بهبود و تکامل

خشم فوق العاده شدیدم نسبت به تو آگاه شدم، کشف کردم و دانستم که این خشم نسبت به خودم است و با این کشف، زنده گی ام برایم روشن و روشن تر شد. در همان حال که با تصویری که از تو در من است، می جنگم و مبارزه می کنم، هدف ها و آرزو هایم را با چشمی باز می بینم، پیدای شان می کنم.

دوست دارم از شخصیتی قوی برخوردار باشم، چه با شوهر یا شریک زنده گی ام و چه بدون آنها.

دوست دارم برای خود فضا و مکان کاری اختصاصی داشته باشم : مکانی که تنها باشم : مکانی که تنها باشم و بدون مزاحم.

دوست دارم درآمد شخصی، استقلال شخصی و پیش رفت های کاری اختصاصی خودم را داشته باشم، استقلال در برابر وابسته گی به شریک زنده گی، همکاران و یا دوستانم.

دوست دارم بدانم من کیستم هنگامی که دیگر کمک من به فرزندانم، همسرم و یا دوستانم مورد نیاز نیست. آن چه در درون من است و من برای زنده گی می کنم، چیست؟ و این پرسشی است جاودانه!

دوست دارم که به خشم خود آگاه شوم و بیاموزم که آن را چه گونه نزد شخص مورد خشم به شکلی سازنده بیرون بریزم. دوست دارم فردی باشم که با دیگری احساسی آزاد داشته باشد و به راحتی خشمگین و عصبانی شود. (این خواسته من ارتباطی تنگاتنگ با نکته بالا دارد - هنگامی من بدانم چه گونه خشم خود را ابراز کنم، مسلماً دیگران هم راه هایی خواهند یافت که خشم شان را به من نشان دهند.)

دوست دارم که رابطه بین احساسم و هرگونه از بیماری های جسمانی ام را درک کنم و تا حد ممکن راه هایی را بیابم تا ادراک، جسم و روح خود را در توافق با یک دیگر حفظ کنم.

دوست دارم که به پیکرم عشق بورزم و ارزشش را بدانم و آن را به گونه یی مورد استفاده قرار دهم که قادر باشم به واسطه آن خود نفسانی و سکسی ام را بیان کنم : بدنم را گونه یی مورد استفاده قرار دهم که شوق به زنده گی را از آن بگیرم و خشمم را از درون آن بیرون بریزم.

و به این ترتیب مادر عزیزم با دیدن خود در آئینه تو پی می برم که از خود بیش تر می بینم. (تنها تو هستی که میتوانی به من بگویی که تو کدامین جزء از من هستی.)

و اکنون که تو در آخرین مرحله زنده گی ات به سر میبری، دوست دارم که بتوانم از تو پرستاری کنم و این امید را دارم که به هنگام وداع از جسمت و نایل شدن به دنیای فراسو، بتوانم دستانت را در دستم داشته باشم.

با عشق ناتالی



خودت قدمی برداری - یعنی در کار هنری ات مستقل تر شوی و یا در سازمان «تنظیم و برنامه ریزی خانواده» فعال تر باشی. آه ، میدانم که تو استعدادها و قابلیت هایت را به صورت داوطلبانه و سرگرمی به کار گرفتی و لیکن تو به خودت و این زمان های خلافت اولویت ندادی و به آن ها ارزشی ثانوی دادی. و این است که من را غمگین می سازد. معتقدم که تو ارزش آن را داری که خودت را، تنها شخص خودت را بالا و در مرحله نخست قرار دهی.

با خواندن این پاراگراف برایم روشن می شود و آگاه می شوم، هنگامی که دوباره به مدرسه رفتم تا مدرک لیسانس خود را بگیرم و در تمام سالهای تحصیل در رشته روانشناسی، به این مشغولیت خود به عنوان یک مشغولیت جانبی و غیراصلی نظر افکندم. خدمت به شوهر و فرزندانم را شغل خود می دانستم. شاید هم در آن زمان ها یک مشغولیت جانبی، درست همان چیزی بود که من به آن نیاز داشتم. ولیکن می باید در همان مرحله هم بهایی بیش تر به خود می دادم. با یاد آوری این احساس (کم ارزش بودن) نسبت به تو و گونه زنده گی تو ملایم تر میشوم.

مادر ،

می بینم که تو نمی دانی چه کسی هستی، هنگامی که دیگر فرزندان، شوهرت و یا دوستانت به تو نیازی ندارند. هنگامی کم من به تو نیاز دارم، تو به من توجه میکنی و به یاری من می شتابی و با آن از احساسی خوب برخوردار میشوی و به اوج می رسی. اما هنگامی که من (یا دیگری) به کمک تو نیاز ندارم، به نظر می رسد که تو پژمرده می شوی و به تحلیل می روی. این حالت تو این احساس را در من بیدار می کند که تو من را هنگامی دوست داری که حال من خوب نیست یا بهتر بگویم با این وضعیت من، حال تو بهتر میشود و احساسی خوب به تو دست میدهد. و این همان وضعیتی است که من اصلاً از آن خوشم نمی آید. درواقع من را غمگین میسازد. و می ترسم که مبدا من هم روزی مانند تو بشوم.

زنده گی کردن من تا حدی به این دلیل است که کردارهایی را تغییر دهم که از تو به من به ارث رسیده و در وجودم ریشه دوانده و خانه گرفته است. با نوشتن این مطالب، به خشم و درد تو پی میبرم و به خشم و درد زن. و در می یابم عشق و توانایی که در من است، همان عشق و توانایی است که در تو وجود دارد و در تمامی زنان.

با نوشتن موضوع بالا می توانم رابطه یی عمیق و وظیفه یی مشخص را در پیش نظرم ببینم. الان زمان آن است که من (و تو) کمی به خود وقت دهیم و شعری را که من برایت سروده بودم و پاسخی را که تو به من داده بودی دوباره بخوانیم. اکنون برایم مفهوم و پیام آن ها شفاف تر میشوند و میتوانم رابطه یی را مابین آنها بیابم. هنگامی که من به ارتباط خود مان نظر می افکنم، درواقع در آئینه یی می نگرم. در آن خودم را می بینم و تو را می بینم. من درگیر روند و جریان هستم که خود مان را تا حد امکان از یک دیگر جدا حفظ کنیم (شاید هم پس از این در همین روند باقی بمانم).

نتیجه تمام این حرف ها چیست؟ به این پی میبرم که تو مهم ترین زن در زنده گی من هستی، تو مادرم. (با شروع این نامه به هیچ وجه رسیدن به چنین نتیجه یی را انتظار نداشتم.) تازه هنگامی که به

* متن از کتاب (Ich habe ein Recht auf mich) که برگردانی از کتاب امریکایی (Emerging Women) است ، برداشته شده است.

برگرفته از نشریه «گناه نامه» ، جون ۲۰۰۵

ادبیات زن

فریبا آتش سرلوری

ناله ها از پس دیوار وطن
میرسد باز به گوش
وای کاین ناله همجنس من است
ناله بیوه زن است
ناله یک زن افسرده افغان غمین
که کند مویه چنین :
که رهاند ما را

زین قفس ، زین زندان ؟
آخر اطفال یتیم همه نان میخواهند
نان ازین خسته روان میخواهند
نان ازین مادر درمانده شان
و مرا نیست اجازت که کنم مزدوری
و بگیرم مزدی
بخرم نانی چند
بهر طفلان یتیم ای وای
این صدا رفت به گوش همه خلق جهان
همه مردان و زنان
شده اند آماده

کز قفس مرغ زمستان زده را
باز آزاد کنند
بهر او بهر زنان
کاری ایجاد کنند
دل اطفال پدر مرده کنون شاد
کنند
و کنون
ناله ها از پس دیوار وطن
میرسد باز به گوش
وای کاین ناله هم جنس من است
ناله بیوه زن است

راحله یار

دیگر به بند شب

نتوان بست پای مان

ما دختران چشمه خورشید خاوریم
نیروی عشق و الفت و ایمان و باوریم
با قلب داغ دیده چه آرام و با شکیب
در موج موج مهر و صداقت شناوریم

از کوده کی به زهر بیالوده کام ما
پیوسته بوده باده حسرت به جام ما
داغ حصار و زخم کمند و سکوت تلخ
جز این نبوده قصه هر صبح و شام ما

دنیا اگر چه آینه درد و داغ ماست
شمع خرد به ظلمت توفان چراغ ماست
تابنده از لطافت و آیین دوستی
آکنده از شمیم محبت دماغ ماست

دیگر به بند شب نتوان بست پای مان
قفل سکوت زد به طنین صدای مان
دوشیزه گان گلشن آزاد میهنیم
تا زهر پر کشیده هوای همای مان

□

بلقیس مل

نیستان

نی ها قد کشیده اند

در لجن زارها

لجن زارها زار اند

گندیده و تفتیده

و

باد هر دم

می لرزاند این قد افراشته ها را

یک به دیگر میخورند

گویی به جان یک دیگر

حمله ور میشوند

دوباره و چندین بار

از شدت باد خمیده میگردند

یکی راست و دیگری شکسته
بی جان و فرسوده
نی های نواس
از بدنه جدا شد،
در لجن زارها
نی هایی قد کشیده
با سر خشک و بیخ گندیده
هر آن لحظه در تزلزل اند
با یک حرکت آنی
از بیخ جدا شده
در قطار افتاده هابر زمین
انبار شده
این تقیله ها
در لجن زارها زار اند.

۳۰ نومبر ۲۰۰۳

انجیلا پگاهی

صبح به خیر

چشمهاتان ز خواب سیر نشد؟
یک نگاهی به صبح اندازید
نور قد می کشد به پنجره ها
ای به شب دلسپرده ها خبرد؟

چهچه و غچ غچ پرنده پر است
سینهء هر دزخت میدانید
سر زند با نسیم گرم بهار
ساز و سوز زمانه، میشنوید

دل و جان تازه کنان شبنم صبح
منتظر لای سبزه های ترست
و شقایق به دشت و کوه و دمن
آتش گرم و گرم هر نظر است

بگشایید دیده ها که سحر

نور در جان تان بتاباند

بکنید تار های خواب گران

با دلی عاشق سفر باید

۳۱ مارچ ۲۰۰۵

محبوبه ذهن

آنجا که به بهشت مانند است . . . ؟

را چنان مدهوش می سازد که همه درد هایش را فراموش می کند و به بی نهایت میرسد، بلی آن بهشت را باید ترسیم کرد.

روزها یکی پی دیگر می گذشت و **مصطفی** در جستجوی تعریف و قالب ریزی بهشت مورد نظرش بود. **روهیله** خواهرش که دست بلند در انشای انگلیسی داشت، گاه و ناگاه سر رشته را به دستش می داد و کمکش میکرد. روز دوشنبه اولین روز آخرین هفته ماه جولای و روز ختم امتحانات سالانه بود. **مصطفی** ناراحت و پریشان حال، هنگام رفتن به مکتب رو به مادر کرده گفت: «مادر جان دعا کنید، امروز ساعت یک بعد از ظهر، معلم انگلیسی سرنوشت پسران را تعیین می کند».

مادر که از همه احوال آگاه نبود، با ناراحتی به پسر نگریست، دعای همیشه گی را خواند و تا خواست از فرزند سبب بپرسد او را ندید. او رفته بود.

ساعت ده همان روز زنگ تلفون به صدا در آمد. **روهیله** در جستجوی **مصطفی** از مکتب تلفون کرد. بسیار ناراحت به نظر می رسید. وقتی دانست که **مصطفی** خانه نیست، با عجله گوشی را گذاشت. مادر بیمار و سودایی اش احساس کرد که سیاهی بزرگی اطرافش را گرفته و از لبه چاه عمیق و تاریک در حال سقوط است. با عجله به دیوار پناه برد تا از افتادن رهایی یابد و با صدای رنجور از پدر فرزند مدد خواست. تازه به حال آمده بود که باز تلفون زنگ زد.

روهیله بود و هنوز **مصطفی** را نیافته بود و با گفتن «به من چی» با عصبانیت تمام گوشی را ماند. صدای غرش عجیبی، مانند هزاران رعد در گوش های مادر طنین انداز شد و در یک لحظه همه حوادث، یازدهم سپتامبر، افغانستان، **اسامه بن لادن**، طالبان، مناقشات **مصطفی** با معلم Ethic (اخلاق) و جنجالش با آن معلم که او را مسلمان رادیکال به خاطر ریشش نامیده بود، همه و همه در مغز مادر غوغا به پا کردند. با صدای ضعیف به همسرش گفت: «دیدی که آخر به خاطر ریش جزایش دادند». و همزمان سیل اشک از دو طرف چشمانش جاری گردید.

پدر جواب داد: «تراش ریش بعد از ۱۱ سپتامبر به غرور و جوانی اش بر می خورد. تو خود میدانی که در این سرزمین، ظاهراً دموکراسی ولوله میکند و در باطن این طور نیست. اما مادر با خود صحبت می کرد: «بارها گفتیم که با مردم زیاد بحث و مناقشه نکن. تو یک مهاجر بی وطن هستی! ترا به این کارها چه !! اما نشنید که نشنید».

صدای زنگ دروازه به گوش رسید. **روهیله** بود و سر انجام **مصطفی** را در اطاق کامپیوتر مکتب پیدا کرده بود. «بگو دخترم چه خبر است؟ چه شده؟» صدای مادر . . . بود.

میدانی مادر جان! **مصطفی** پسر سیاسی ترا معلم تاریخ و کیمیا به خاطر مباحثاتش و سر و صداها با معلم اخلاق و ریش سیاه و . . .

روزهای گرم و آفتابی اروپا به پایان نزدیک و نزدیک تر می گردید و همه در تلاش بودند از این فرصت کوتاه و دلپذیر استفاده بیشتر ببرند.

مصطفی نو جوانی که تازه هژده بهار زنده گی را پشت سر نهاده و در عنفوان جوانی قرار داشت، با علاقمندی زیاد در صدد ختم امتحانات سال ۲۰۰۲-۲۰۰۳ بود. شبها تا نیمه های شب بیدار و برای امتحان صنف یازدهم جمنازیوم آماده گی میگرفت. او که تا صنف سوم در کابل در شرایط جنگ و راکت و وحشت درس خوانده و بعداً از شهری به شهری و از دیاری به دیار دیگر با خانواده اش آواره و سرگردان بود، به تازه گی در سرزمین آلمان اقامت گزین گردیده و حق حضور در صنف یازدهم جمنازیوم را در ردیف صنفی های آلمانی به دست آورده بود.

به خاطر تعداد مضامین و زبانهای بیگانه و عدم آشنایی با اساسات پروگرامهای درسی و کمبود وقت کافی، ریش اندک بلندی گذاشته بود تا توانسته باشد وقت زیادتر را به رسیده گی دروس به مصرف برساند. ریش سیاه و خوشرنگش در هماهنگی با چشمان و ابروان سیاه افغانی ماندش، ابهت و غرور قابل توجهی به چهره مردانه وی بخشیده بود. او جوانی است خوش برخورد و متین. هنگام صحبت با حرکت ملایم ابروان و دستان، نظر و عقیده خود را با باورمندی کامل ارایه مینماید که با این طرز صحبتش اکثراً تحسین و تمجید شنونده را بر می انگیزد.

دو هفته قبل از امتحانات نهایی، **مصطفی** و صنفی هایش وظیفه گرفته بودند تا متنی به زبان انگلیسی در مورد بهشت بنویسند و برای تکمیل آن از تمام منابع دست داشته و فانتازی های (خیال پردازیهایی) شخصی و ذهنی خود استفاده نمایند تا توانسته باشند نوشته زیبا و بی مانندی خلق کنند. البته نتیجه آن نمره نهایی انگلیسی خواهد بود.

مصطفی که خود عاشق خلاقیت و استثناها است، میکوشد تا کارش متمایز تر و برجسته تر از دیگران باشد و با پیگیری که داشت، اکثراً به نتیجه می رسید. او متواتر در جستجوی این طرح بود. از همه می پرسید که بهشت یعنی چه؟ «فردوس برین یا Paradise (پردایز)» چه نامی؟ و چه تعریفی؟ درخانه، کتابخانه، انترنت، در همه جا در جستجو و با همه کس در مناقشه و تلاش بود. پدر، مادر، خواهران و برادران، مخصوصاً **روهیله** خواهر کوچکتر از خودش که در صنف دهم همان جمنازیوم درس می خواند، مورد تهاجم سوالات متعدددش قرار می گرفتند. «بهشت یعنی زیبایی بی منتها؟» پدر جان! شما بگویید یعنی چه؟ قرار گفته مادرم: «جوی های روان از شیر و مرغهای بریان در هوا»، یا به گفته شما: «حور و غلمان و دختران زیباروی و شراب انظهور» اینها یعنی چه؟ تمام این مطالب به ذهنش خوش نمی خورد و برابر نمی آمد. نه، نه !! . . . این درست نیست. باید بهشت واقعی را که به دل می نشیند و جان را پرورش می دهد، آدم

همه در جستجوی راه هایی بودند که **مصطفی** آهسته و آرام مثل همیشه با همان ریش القاصی و با خوش رویی تمام به خانه داخل شد و با صدای بلند گفت: «زنده باد من، **مصطفی جان!**» همه پرسیدند چه شد، چه کردی؟ اما مادر بی توجه به همه حرفها، پرسید: «چرا فرزند؟ تو از باغ پدر کلان چه دیده بودی که بهشت به نظرت آمده بود؟»

بلی مادر جان! همین اصل مطلب و سوال اساسی امروز بود. تو خود فکر کن، برای طفلی که در جنگ تولد شده و بزرگ شود و ده سال عمرش را در زندان خانه های شهر کابل در زیر رگبار مرمی و هجوم راکت و بمب و غرش سکات بگذراند و یک بار با استفاده از اندک آرامی بتواند یک روز، اقلأ یک روز و شب، به لمس سبزه و گل، باغ و بلبل و بز و بزغاله برسد. بوی خاک بعد از آب پاشی دماغش را معطر سازد. توت شیرین از روی آب روان بچیند، صدای بع بع بره های ناز را با صدای زنگ گردن شاه بز گوش کند، در سوراخ های برج قلعه تان چوچه گنجشک بگیرد. بوی گل یاسمن و نوای کهساران از خواب بیدارش کند، دود تندور به سوی آسمان بپیچد و بوی نان گرم تندوری نشه اش بسازد و از همه مهمتر آغوش گرم و پر از محبت پدر کلان با یک مشت نقل نخوتی و توت خشک که از جیب راستش بیرون می کرد؛ این همه اگر فردوس برین نبود، چه بود؟ بهشت دیگر چه معنی خواهد داشت؟ برای من باغ پدر کلانم تا ابد در قلب و ذهنم بهشت خواهد ماند، بهشت بی بدیل. این بود دفاعیه فرزندت در کمیسیون پر سر و صدای امروزی و مبارک تان باد که متن من یکی از بهترین ها بود و با خواندن آن اشک از چشمان معلم جاری شد و در پایان مضمونم نوشت: «سر تعظیم بر بهشت شیوه کی» و من توانستم به صنف دوازدهم ارتقا کنم. سپس **مصطفی، روهیله** ناز را بوسید و از همه تلاش و تپیدن هایش تشکر کرد. دستان پدر را به چشم مالید و اما مادر او را تنگ در آغوش کشید و ریش سیاه و پرجنجالش را با چشمان زیبایش چندین بار بوسه نمود.

پایان

نمره خوب نداده اند و امروز معلم انگلیسی با نمره متن «بهشت» سر نوشت وی را تعیین می کند اما... اما چه؟ ... بگو باز چه گل را به آب داده؟

میدانی مادر، **مصطفی** مضمون بهشت را خیال انگیز نوشته: بهشت در ویرانه، بسیار رویایی و بکر. میدانی چه کرده؟ باغ پدر شما را در شیوه کی به بهشت تشبیه کرده و این کار سبب اختلاف میان معلمین گردیده است: عده یی که **مصطفی** را دوست دارند و از مضمونش سخت لذت برده اند، او را مستحق نمره عالی دانسته ولی عده دیگر که از دوستان معلمین مخالف وی هستند، بهانه جویی میکنند و میگویند چطور میتواند باغ متروک و ویرانه یی در سرزمین جنگ زده یی چون افغانستان بهشت باشد؟

مدیر مکتب که زن دانسته و مهربانی است، یک کمیسیون به اشتراک عده یی از آموزگاران انگلیسی و معاون مکتب ترتیب کرده و هدایت داده تا نظر مشخص **مصطفی** را در مورد بررسی کنند و نتیجه گیری نمایند. مگر به نظر من، برداشت پسر از بهشت، ناکافی و محدود بود. چطور باغ ویرانه پدرکلانم، با آن قلعه کهنه، برجهای مرمی خورده اش و درختان سوخته و قبرستان نزدیک آن که پر از گورهای شهیدان با بیرق های رنگارنگ بود، میتواند به بهشت شباهت داشته باشد. من قبل از رفتن **مصطفی** به کمیسیون، دو سه بار مسوده متن را همایش خواندم. او آماده جواب به هر سوالی است. مضمون او بسیار عالی بود. عوض گل و سنبل و بلبل، ویرانه ها، دیوارهای ریخته و برجهای کهنه و سنگ های مرمی خورده قبرستان ها را ترسیم کرده، اما بسیار زیبا. سوال مخالفین کمیسیون در همین جا است که آهن پاره های سفید و زرد موترهای تکسی که دربیوران آنها را مجاهدین کشته و موترها را پرزه کرده و فروخته اند، چه داشت که به نظر پسر بهشت خورد؟

او همه این حالت ترس و وحشت و دلهره را با زیبایی های طبیعی اطراف آن با چنان نازک خیالی پیوند داده بود که بر نگارش و خلاقیت ذهنش باید آفرین گفت. اما من نه معلم هستم و نه عضو کمیسیون. فقط دعا کن مادر، که همه چیز به خیر بگذرد.

ظاهر احمد

بررسی وضع زنده گی یک تعداد خانم های آسیب رسیده در کابل

امر رفع معضلات عدیده که این زنان مظلوم به آن سر دچار اند، نیز اقدامات مقتضی به عمل آورده شود. زیرا برای ما از اصل بازتاب دادن معضلات کرده، مبادرت به اقدامات عملی حل پرابلمها از اهمیت خاصی برخوردار میباشد.

تشکر!

فشرده متن سروی

این سروی به خاطر تشخیص وضع زنده گی یک تعداد خانم هایی که در مناطق مختلف کابل حیات به سر میبرند، صورت گرفته است. این نمونه گیری به اساس معیارات راندوم سمپل Random Sample (راندوم سمپل عبارت است از سیستم نمونه گیری از یک کل؛ طوریکه

سروی کننده: کاریتاس آلمان Caritas Germany، مؤلف: **راین هارت ورتنر** Reihnard Warkner و **تورستن هیمز** Thorsten Himz، سال چاپ: ۲۰۰۴، زبان: انگلیسی، مترجم: **ظاهر احمد**.

برای اینکه برای خواننده گرامی «ندای زن» از زبان دیگران نسبت به وضع زن افغان آگاهی حاصل شده بتواند، به ترجمه سروی که توسط یک سازمان خیریه آلمان صورت گرفته، پرداخته ام. در این ترجمه سعی به عمل آمده تا از تکرار موضوعات متن جلوگیری شده و هم از تذکر بسا موضوعات بدیهی صرف نظر شود. لذا عمدتاً محتویات عمده سروی در این نوشتار بازتاب داده میشود. ولی توقع ما از همچو سازمانهای خیریه در این امر نهفته است: همانگونه که در بازتاب دادن پرابلم های زن افغان مبادرت ورزیده اند، امید داریم در

از این سروی معلوم گردید که ۴۹ فیصد زنان اصلاً به مواد غذایی دسترسی ندارند.

۵۶ فیصد از باشندگان منازل معلوم گردید که ۶ نفر صرفاً در یک اطاق حیات به سر می‌برند.

۱۴ فیصد از این فامیل‌ها از خانه‌های ویران شده استفاده میکنند.

۶۸ فیصد خانه‌ها فاقد کلکین می‌باشد.

۴۹ فیصد این خانه‌ها فاقد دروازه می‌باشد.

این خانه‌ها یقیناً در موسم سرما و زمستان برای باشندگان پرابلم زیاد به همراه دارد.

۶۲ فیصد خانواده‌ها به آب دسترسی دارند که حد اقل ۱۵ دقیقه از جای زنده‌گی شان فاصله دارد. بعضی دیگر باید نیم ساعت راه را طی نمایند تا به آب آشامیدنی دسترسی پیدا کنند.

از ۲۳۰۲ خانم‌هایی که با ایشان مصاحبه صورت گرفته، معلوم گردید که ده نفر از یک بیت الخلا استفاده میکنند.

۹۸ فیصد به برق دسترسی نداشته و ۵۱ فیصد از باشندگان این سروی غرض تسخین، تنویر و پخت و پز از گاز، از مواد سوخت مانند چوب، ذغال، کاغذ و حتی پلاستیک استفاده میکنند.

۵۹ فیصد از مسؤولین فامیلها به صورت غیر منظم به کارهای خارج منزل مصروف میباشند مگر دارای درآمد ثابت و منظم نیستند و درآمد متوسط شان از یک تا دو دالر امریکایی در روز میرسد که ۵۰ فیصد وسایل معیشت روزمره ایشان به مشکل تأمین شده میتواند.

۱۳ فیصد از این فامیل در خانه‌های خود موآشی را دارا میباشند.

از ارزیابی ارقام معلوم گردید که ۳۷ فیصد از این خانمها متولد شهر کابل بوده و هرگز از کابل به جای دیگر سفر نکرده‌اند.

۶۲ فیصد خانمها در اطراف تولد شده‌اند که در مراحل مختلف زنده‌گی خود به کابل نقل مکان کردند.

۲۲ فیصد از خانم‌ها مهاجرین بودند که از پاکستان و ایران به کابل آمدند.

از سرویی که به عمل آمد مهم‌ترین معضلات باشندگان عدم دسترسی به خانه، غذا، وسایل تسخین و غیره بوده که سرمای زمستان ایشان را به طور جدی تهدید مینمود. حسب عنعنۀ افغانی نان آور خانواده عمدتاً مردان میباشند ولی از آنجاییکه یک تعداد زنان شوهران خود را از دست داده‌اند یا اینکه معروض به طلاق‌اند و یا شوهران شان معیوب یا معلول می‌باشند، لذا با وجود حساس بودن وضع قشر زن در افغانستان این مسؤولیت به عهده خانمهای این فامیلها قرار گرفته است. بسیاری فامیلها یک خانه را همراه اقارب خود شریکی به کرایه گرفتند. بسیاری اطفال خانواده‌ها در بیرون از منزل مصروف کار هستند یا اینکه مواد سوخت برای خانواده‌های خود جمع‌آوری میکنند.

این وضع رقت بار بالای این زنان تحمیل شده ناشی از جنگ و هم‌تعصب و تبعیض میباشند. فقر بین مردان و زنان رایج است مگر زنان زیادتر فقیر‌اند. زیرا زنان مورد جبر مردان هم قرار دارند و هم

برای هر یک از واحدها چانس مساوی ظاهر شدن در آن کل وجود داشته باشد) صورت گرفته است. بر حسب این سیستم نمونه‌گیری امکان آن میسر میگردد تا در باره یک جمع معلومات حاصل شود، بنابراین مطابق به این سیستم انسان قادر به آن میگردد تا درباره وضعیت زنده‌گی گروپ مورد نظر اطلاعات کسب کند. این نمونه‌گیری و سپس ارزیابی آن توسط یک سازمان خیریه آلمانی به نام کاریتاز Caritas در کابل تحقق پذیرفت. این بررسی در چند منطقه شهر کابل در اخیر ماه نومبر ۲۰۰۳ نزد خانم‌های باشندۀ نواحی ذیل صورت گرفته است:

- ناحیۀ ۱ پل آرتل ،
- ناحیۀ ۲ جوی شیر ،
- ناحیۀ ۳ دهمزنگ ،
- ناحیۀ ۴ ده کپک ،
- ناحیۀ ۶ دشت برچی ،
- ناحیۀ ۷ تنی کوت ،
- ناحیۀ ۱۰ بی بی مهر و ،

در این سروی نمونه‌وی با ۳۶۷۴ زن مصاحبه صورت گرفته است. در این مناطق از وضع زنان از نگاه تعلیم و تربیه، دسترسی به خدمات صحی، دسترسی به آب آشامیدنی، سطح استخدام، درآمد سرانه، تنویر و تسخین، محل زیست و حفظ الصحه محیطی و غیره معلومات به دست آورده شده است.

نظر به ارزیابی که در سال ۲۰۰۳ صورت گرفته، چنین بر می‌آید که اکثریت مناطق شهر در اثر جنگ‌های داخلی خساره‌مند و ویران گردیده است. مؤسسۀ خیریه مذکور عمدتاً این سروی را به راه انداخته تا بعد از کسب معلومات لازم مساعدت بشردوستانه را برای باشندگان آسیب‌پذیر آن فراهم گرداند.

از مجموع ۳۶۷۴ خانم که مصاحبه صورت گرفته، متشکل از گروپهای مختلفۀ قومی با داشتن سنن مختلف طوریکه از هر خانواده صرفاً با یک خانم از حیث صلاحیت خانواده‌گی مسؤولیت بیشتر امور زنده‌گی خانواده‌ها را داشت، مصاحبه‌ها به عمل آمد.

از ۱۶ فیصد خانم‌های مشمول این نمونه‌گیری یا به حیث رئیس خانواده بوده یا اینکه مردهای معلول و معیوبین و یا هم‌فاقد کدام فرد مردینه بودند.

در اثر این مصاحبه معلوم گردید که ۹۱ فیصد زنان بیسواد بوده و با وجود فقر فزاینده ۶۱ فیصد اطفال سنین ۵ - ۱۵ ساله شامل مکتب بودند.

۵۶ فیصد این خانواده‌ها به موسسات خدمات صحی دسترسی داشته مگر متأسفانه فاصله محل اقامت شان تا مراکز صحی حد اقل یک ساعت فاصله دارد. در این راپور از چگونه‌گی، مقدار ادویه، نوعیت و مراکز صحی کدام نظر بازتاب نیافته است.

ولی با وجود آنهم اکثریت اطفال حساس در برابر امراض کشندۀ زمان طفولیت با کمک مؤسسات خیریه بین‌المللی و شعبات زیربط وزارت صحت واکسین شده‌اند.

ممتاز ۱۳ سال عمر داشت که بنابر عدم مواظبت مادر کلان وادار میگردد تا با پسر کاکای خود ازدواج نماید. بعد از آن **ممتاز** وادار به ایجاد روابط نامشروع ساخته میشود. هرگاهیکه موصوفه از واداشتن چنین عمل امتناع ورزد، آنگاه با تهدید ضربات چوب و سوختاندن جلد وی با سگرت به چنین عمل خشن مجبور ساخته میشود.

ممتاز میگوید: «آنها جسمم را در معرض فروش قرار داده و هیچ مرجع وجود ندارد که از من دفاع کند. من نسبت به مردان متنفر هستم و اگر قدرت میداشتم، همه مردان را نیست و نابود می کردم. نمیدانم چرا خداوند برای آنها نام مرد را اعطا نموده است و همچنان نمیدانم که چرا به چنین زنده گی ننگین تن در دهم. بهتر آن بود که از این جهان به دیار نیستی سوق داده میشدم تا بالاخره بعد از این جبر و ستم نجات می یافتم». ممتاز دوباره به والدین خود روی می آورد و بعد از این همه رنج و عذاب جسمی و روحی به حیث خدمه در شفاخانه ۴۰۰ بستر استخدام گردیده و از ناحیه درآمد ماهانه خود امرار معاش و زنده گی مینماید. ممتاز علاوه کرده میگوید: «در ظرف ۶ سال ازدواج صرفاً ۳ بار اجازه ملاقات را با پدر و مادر خود حاصل کردم». موصوفه نسبت به آینده خود تشویش دارد و تصور میکند که یگانه راه حل پرابلم هایش همانا ازدواج آبرومندانه با یک مرد خوب میباشد.

زنان فهم کافی ندارند. افغانستان یکی از فقیرترین کشورهای جهان است که جنگ های چندین ساله که از اثر اشغال شوروی، جنگهای داخلی بین نیروهای جهادی وهم جنگهای طالبان دوران فقر و بیچاره گی مردم را دوچند ساخته است.

لذا افغانستان از جمله کشورهای است که فیصدی مرگ و میر اطفال در ۱۰۰۰ طفل ۱۶۵ طفل میباشد. مرگ و میر مادران در ۱۰۰ هزار مادر به ۱۶ هزار بالغ میگردد. مرگ و میر اطفال کمتر از ۵ ساله در ۲۷۹ در ۱۰۰۰ طفل میباشد.

حد اوسط عمر در بین مردان ۴۸ سال و در بین زنان ۴۷ سال است. تخمین های زیاد در مورد نفوس افغانستان صورت گرفته مگر احصاییه یی که اخیراً سازمان UNPFA یعنی United Nations Population Fund for Afghanistan داده در حدود ۲۲ میلیون و ۷۲۰ هزار است.

تقریباً ۶ میلیون مهاجر شدند و کسانیکه دوباره به وطن برگشتند، به وضع رفت آور زنده گی دارند.

همچنان در این سروری داستانهای تراژیک یک تعداد از خانم ها بر ملا گردیده که شرح حال یکی از آنها قرار ذیل است:

شرح حال ممتاز (نام مستعار است)

در عصر کنونی کمتر واقع میگردد که یک خانم صدای خود را با آواز رسا به دیگران رسانیده نتواند. این اظهار نظر یک خانم ۲۱ ساله به نام **ممتاز** میباشد.

زلیخا نورانی

زن در تیاتر افغانستان

زن در جامعه ما موجودی است خانه گی که فرهنگ جداگانه و دور از فرهنگ مرد دارد. مرد سازنده فرهنگ معاملات بیرون از چاردیوار خانه است که متأسفانه زن به آن آشنایی چندانی ندارد، ولی نیازمند شدید به آن است.

در این میان زنان انگشت شماری به مبارزه قد علم کرده و این سد اسکندری را شکسته اند. در این طی طریق به موانع فامیلی، محلی و ملی برخورده اند، طعنه ها شنیده و با ناامیدی ها ساخته اند و اما از پا نه نشسته و به راه خود ادامه داده اند. ولی افسوس که بعد از چندی که این شیرزنان در دل مردم جایی باز کرده اند، دیده اند که چند نفر شاید، اعمال انحصارگرانه و امثالهم را بالای شان تحمیل کرده و یا نظر به اغراض شخصی شان، چندی دیگر را به عنوان هنرمند جازده و به خورد مردم داده اند.

جملاتی که تا کنون از نظر تان گذشت، مقدمتاً عرض شد تا فریادی باشد از اعماق قلب زنان فداکاری که به پا خاسته اند تا مبارزه کنند به خاطر آرزوی مقدس آزادی زن از قید استثمار و هر چیز دیگری که خلاف منطق است؛ تا تقریری باشد از این همه رهنوردی در جاده تکامل.

تیاتر این کلمه مقدس هر زمانیکه در جامعه ما یاد میگردد، احساس ناهمگون و متضاد به شنونده آن دست میدهد؛ احساسی از بزرگی و پاکی یک هنر مقدس، هنری که این توانایی را در خود داشته است که در وقت ترس، شجاعت ها، در وقت غمها، شادیها و در وقت استراحت و فراغت، مفکوره پیشرفت و تکامل بیافریند و یا احساس دیگری را در دلها زنده کند که نام آن ترس است، ترس از ناحیه ایجاد یک کلمه مفهوم نو و تعارض آن با فرهنگ سنتی چندین هزار ساله ما.

زیرا یک روی مسأله اینست که فرهنگ ما به اصطلاح مقدس است و قابل پذیرش مردم ما و روی دیگر مسأله این است که فرهنگ باید تکامل کند و از رکود رهنانیده شود و هم تعارض که زاده خودخواهی چند نفر متعصب است، باید برداشته شود.

برداشتن این گام بلند، یعنی آوردن کلمه تیاتر، خود نوعی مبارزه است و چون تیاتر آیین زنده گی است و وجود زن در زنده گی انکار ناپذیر، بنابراین باید قهرماً پای این موجود به تیاتر کشانیده شود. یا بهتر بگویم: زن جامعه ما باید در تیاتر جای خودش را باز کند که این مبارزه دیگری است.

ولی در آریانا با آمدن اسلام، فرهنگ عرب دوره جاهلیت نیز بر مردم ما تحمیل شد که این دوره رکود بر زنده گی زن و جامعه ما طولانی است. تا این سوء تفاهم رفع شد، تقریباً رقم یک هزار سال سپری گردید. ناگفته نباید گذاشت که رفع سوء تفاهم تازه در آغاز کار قرار دارد، نه در انجام آن.

در اواخر این دوره طولانی رکود، زنان اروپا پیشرفتهای بشمار و چشمگیر داشتند تا جاییکه زن همپای مرد، قد راست کرده بود و قدرت دست یازی در انتقادات اجتماعی، سیاست و حتی امور نظامی را احراز کرده بود که این مسایل آهسته آهسته به طرف شرق نیز پیشروی را آغاز کرد. شروع رفع سوء تفاهم را باید از آزادی زن در هنر نه، بلکه از شروع هنر تیاتر در افغانستان آغاز کرد، زیرا وجود بالفعل زن در تیاتر متأسفانه عمر کمی دارد، نسبت به عمر تیاتر.

در این مرحله از اثر پراج محترم **کوشان** «هنر تمثیل در افغانستان» استمداد می جویم که به استناد این اثر، اولین ممثل به نام «**فقیر احمد مجلس آرا**» در دربار امیر **شیرعلی خان** معرفی گردیده است.

کتاب متذکره به نقل قول **یارودسکی**، طیب سفیر روس در دربار امیر **شیرعلی خان**، این مرد را یک جوان زیبا و متناسب و سخت ماهر در پیشه اش معرفی میکند که صحنه تمثیل وی گوشه دربار است و جای معینی ندارد. به هر صورت میتوان او را بانی هنر تمثیل در افغانستان به شمار آورد. به تعقیب وی «**سایین قناد**» یک دسته هنری را تشکیل کرد و کار تمثیل انتراکت و سرکس را درهم آمیخته، در دربار و محافل بزرگان و شبهای حنا و جاهای مناسب دیگر نمایشاتش را با مصرف شخصی اش دایر میکرد. وی بانی تیاتر ملی است.

مردها با ماسک رول زن را که در پارچه های تمثیلی آن زمان به شکل پری عرض وجود میکرد، بازی کرده اند که این اولین رد پای زن یا سایه و روح او در نمایش است.

در عهد امیر **عبدالرحمن** از مهارت های طنز آلود **محي البین سراج** میتوان نام برد. اما عصر درخشنده گی تیاتر یا به عبارته بهتر تولید بالفعل تیاتر را در زمان **امان الله خان** میتوان یافت که در اثر رهنمایی های **محمود طرزی** صورت گرفت. اولین نمایشنامه در قصر ستور وزارت خارجه و بعداً در تیاترهای پغمان و جلال آباد به نمایش در آمد که این هردو بنا، اولین و دومین بناهای تیاتر افغانستان بودند. نمایشنامه های «سردار جاوا»، «مادر وطن»، «فتح تل»، «بچه نازدانه» و «حاکم ظالم» غرض بیداری مردم در تیاترهای پغمان و لغمان و قصر ستور به نمایش در آورده شدند که در همه آنها کرکتر زن وجود داشته و مردان رول زن را بازی کرده اند. **حسین ضیایی**، **فرخ افندی** و **میر محمدکاظم هاشمی** کسانی بودند که تا دیر زمانی در نمایشنامه های یاد شده و تعداد زیادی از نمایشنامه های دیگر که بعداً روی سن کشیده شدند، نقش زن را بازی کردند.

اما اولین زنی که در نمایشنامه نقش بازی کرد، خانم **هارتن** بود. **هارتن** مهندس جرمی در دربار **امان الله خان** بود که متأسفانه معلومات بیشتر در مورد خانم **هارتن** به دست نیامد.

قبل از اینکه از مقدمه بگذریم و وارد متن شویم، به نگاهی واقع بینانه ضرورت داریم تا موقف زن را در جامعه بشری و به ویژه در جامعه خود ما آینه وار ببینیم تا قضاوتی کرده باشیم درست و دیالکتیک.

در جریان دوره پدر سالاری مبارزات آزادیخواهی زن ادامه داشته است. در مصر قدیم در خطه یی که آن را بانی فرهنگ بشری میتوان حساب کرد، زن حق طلاق و ازدواج دوباره را دارد. همچنان شهادت گنگی درباره اشتراک زن در هنر و سیاست در آن عصر در این خطه وجود دارد.

در یونان قدیم برعکس آنکه در علم و فلسفه علمبردار بود، در آن وقت زن آزادی چندانی نداشت و مثل برده ها فروخته میشد. یگانه نمونه فعالیت هنری زنان را میتوان در پیروان مذهب اورفیئوسس دید که جلوه زنانه داشت و زنان برای خود مجالس رقص و سماع برپا میکردند.

در هندوستان هنر تیاتر، رقص و موسیقی را با هم آمیخته است که تاریخ آن به اسطوره ها می پیوندد و حتا پیش تر از حافظه تاریخ. در این نوشته مختصر از زنده گی زن در سایر ملل می گذریم زیرا رول چندانی در آزادی و اشتراک زن در هنر نداشته اند.

هنر تیاتر در آریانا از جنگ اهورامزدا و اهریمن سرچشمه میگیرد. قرار گواهی های «تاریخ بخارا»، «به تاریخ سیستان» و «الفهرست»، داستانهای قدیم «هفت گنبد»، «ویس و رامین»، «خسرو شیرین» و امثالهم از ادوار قبل از اسلام اند که به دوران بعد از اسلام نفوذ کرده اند.

خیمه شب بازی و دلقک بازی که در حقیقت همان تیاتر گدی ها است، یکی از اجزای فرهنگ اصلی مردم ما میباشد و ریشه آن از عمق اسطوره ها آب میخورد.

تیاتر دلقک در افغانستان ادامه دارد؛ چنانچه همین اکنون در بعضی از ولایات نمایش «حلوا خاتون و پیاز خاتون» که دو دلقک کوچک چوبی اند، بسیار معمول است. تارهای دلقک ها به پنجه های نمایش دهنده ارتباط دارند و با حرکت تارها، حرکات دست و سر و تنه دلقک ها اجرا میگرددند و این دلقک ها اکثراً جنگ دو زن را نمایش میدهند.

نمایش خیمه شب بازی طوری است که دلقک ها در پهلوی نور شمع به حرکت انداخته میشوند و سایه آنها به شکل آدم های بزرگ به دیوار خیمه می افتد. در این دلقک ها، زن و مرد بودن آنها به خوبی تفکیک شده میتواند و هنرمندان (خیمه شب بازان) از عهده تمثیل موضوع که عموماً گمیک میباشد، به خوبی بدر شده میتوانند.

در نوشته هایی که مایه خود را از قبل از اسلام گرفته اند، زن و مرد همپای یکدیگر اند و در «شاهنامه فردوسی» که نسبت به «ایلیاد هومر» به مراتب دارای زنان بیشتر است، در بعضی از پاره های آن مثل **منیژه** و **بیژن**، زن اهم تر از مرد است. **رودابه**، **تهمین**، **فرنگیس**، **سودابه**، **منیژه** و هزاران زن دیگر، گاه معشوقه دلفریب اند، گاهی پهلوان، وقتی سیاستمدار و زمانی رامشگر. اسلام با آوردن مزیت های فراوانی در زنده گی زن عرب و دنیای تاریک آن روز، زنده گی میلیونها زن را نورانی ساخت و از زنده به گور شدن نجات بخشید،

کسانی که در این دوره رول زن را بازی میکردند، عبارت بودند از

استاد **بیسد، عادل، شعله، آرام، قایل، آشفته، فیض گلگون، رفاه و نبی خاطر**. کسانی که از ایشان نام بردیم، اولین کسانی بودند که قربانی دادند، طعنه و طنزهای مردم عوام و فرهنگ ستیز را قبول کردند و در لباس زن، آرایش زن، اداهای زنانه و حتی آواز زنانه روی سن ظاهر شدند. موضوعی که بیشتر ایشان را قابل قدر می سازد، این است که این کار را بیشتر آگاهانه و به خاطر علاقه خود شان به هنر میکردند، نه به خاطر درآمد آن. چنانچه نویسنده این سطور اطلاع دارد که لوازم آرایش زنانه و لباس زنانه را از پول شخصی خود شان می خریدند. اینان آنقدر به نقش خود موفق بودند که هیچ بیننده حس مرد بودن آنها را نمیکرد. حتی آنها کوشش میکردند که اندام خود را زنانه نگهدارند و یا بسازند، ولی با اینکه مرد بودند فقط به این علت که رول زن را بازی کرده اند در جامعه مورد تحقیر و سرزنش واقع شدند. برای جلوگیری از این امر نامهای کسانی را که رول زن را بازی میکردند، برای مردم افشا نمی ساختند، در غیر آن، هنرمندان مورد طعنه ها، طنزها و تحقیرهای افراد هنر ستیز قرار میگرفتند.

موضوعاتی که تا کنون به رشته تحریر در آمد، گویای این مسأله است که چه مشکلات عظیمی از ناحیه کلتور و فرهنگ مانند کوه پیش روی زن در جامعه ما را گرفته بود و از روی صحنه آمدنش در مقابل مردم ممانعت میکرد. و این زن چقدر باید فداکار میبود و چه اندازه از خود گذشته گی می کرد تا روی سن در برابر چشمان حیرت زده مردم جامعه ظاهر میشد.

حبیبه عسکر، دختر محترم **غلام حیدر** است. پیشه پدرش نقاشی بود و زنده گی متوسطی داشتند. **حبیبه** هنوز طفل بود که مادرش را از دست داد، اما باز هم پدرش او را به مکتب شامل نمود. در صنف هشتم «میرمنو تولنه» درس میخواند که شامل تیاتر شد. او از اولین قدم ها در تیاتر مورد توجه واقع شد و به زودی به اوج شهرت رسید. در اوایل ازدواج، **عسکر**، شوهر **حبیبه** با ممثل بودن وی سخت مخالف بود. اما **حبیبه** با تمام مشکلات اجتماعی و فامیلی به کارش ادامه داد. اولین بار **حبیبه** در سال ۱۳۳۷ در نمایشنامه «ساحره» در مقابل مردان ظاهر گردید و تا اکنون در تمام نمایشاتش خوب درخشیده و همیشه موفق بوده و یک بار به حیث ستاره سال شناخته شد. **حبیبه** چار فرزند دارد که دختر بزرگش **ماری** در رشته تمثیل استعداد خوب دارد.

در همان سال ۱۳۳۷ که **حبیبه عسکر** روی سن آمد، دو زن دیگر نیز وارد تیاتر شدند. این دو خواهر **نورتن نورانی** و **زلیخا نورانی** میباشند.

نورتن و زلیخا در یک فامیل روشنفکر به دنیا آمدند. پدر شان صاحب منصب بود. **نورتن** تا صنف هشتم در «لیسه زرغونه» درس خوانده تا سال ۱۳۴۷ در تیاتر نقش بازی میکرد و اولین نمایشنامه یی که او در آن به روی سٹیژ برآمد، نمایشنامه «ساحره» بود. **نورتن** یک بار ستاره سال شناخته شد و در نمایشنامه های «شام زنده گی»،

این همه مطلب به درازا کشید و به رشته تحریر در آمد و هنوز هم آنچنانکه باید، حق سخن ادا نشده و کلام وسیع تر را ایجاب میکند، تا مشکل ورود زن را به تیاتر درست حلای کند و بتوانیم مجسم کنیم که چه مشکلی از اول آغاز امارت **شیرعلی خان الی** اخیر دوره **امانیه**، با روی سن کشیده شدن ده ها و شاید صدها نمایشنامه، وجود داشت تا زنی این جرأت را به خود بدهد تا روی سن ظاهر شود.

در سال ۱۳۱۷ انجمن ادبی کابل مسابقه درامه نویسی را اقتراح کرد و همچنین در همین سال رادیو کابل افتتاح شد و در حوالی سال ۱۳۲۰ میرمن **پروین** اولین زن آواز خوان بود و در اثر این اقتراح تشویقی صدها درامه به رشته تحریر درآمد. درامه های «متخصص سالون» اثر **عبدالرشید لطیفی**، «عسکر جوان» اثر **محمد عثمان صدقی** و «مردان پاروپامیزاد» از **احمد علی کهزاد** جوایز اول ادبی را گرفتند و همچنان جوایز درجه دوم و سوم به آثار دیگر نویسنده گان توزیع شد که این موضوع نمایانگر اوجگیری درامه نویسی در افغانستان است. بعد از تشکیل ریاست مستقل مطبوعات، اولین درامه رادیویی به نام «فرزندان آریانا» نوشته علامه **سلجوقی** نشر شد. ممثیلین آن **لطیفی، برشنا، پژواک و گویا** بودند.

اولین سینما تیاتر سرباز در چمن شهرکابل در سال ۱۳۲۲ افتتاح شد که برای اولین بار درامه «عاطفه» در آن به نمایش گذاشته شد و نقش زن را در این درامه **محمد یعقوب مسعود** بازی کرد. در سال ۱۳۲۳ یک تیاتر در جمنازیوم لیسه استقلال به نام «پوهنی ننداری» افتتاح شد که با تجهیزات مدرن تیاتر مجهز بود.

در سال ۱۳۳۴ تیاتر «زینب ننداری» تحت نظر **سید مقدس نگاه** به کار خود آغاز کرد. تا سال ۱۳۳۶ مردها نقش زن را ایفا میکردند.

در تیاتر افغانستان و خصوصاً در اشتراک زن در تیاتر، یک موضوع خیلی اهمیت دارد و آن رول معارف است.

از زمان امیر **حبیب الله** تا امروز معارف رول به سزایی را در اعتلای هنر و خصوصاً تیاتر بازی کرده است. به طور مثال در «لیسه ملالی» زنان و دختران درامه ها را به تمثیل کشیدند که مرکز شان به نام «تیاتر بهار» یاد میشود. همچنین این زنان و دختران در باغ زنانه کابل نیز نمایشات شان را دایر میکردند. این نمایشات تنها برای زنان بود و رول مردان را نیز زنان بازی میکردند.

بین سالهای ۱۳۲۵ - ۱۳۳۶ چندین گروه تمثیلی به وجود آمد

- گروه هندی «باری ننداری»، به رهبری **عبدالرشید جلیا**،
- گروه هندی «زینب ننداری»، ابتدا به رهبری **سید مقدس نگاه** و سپس به رهبری استاد **بیسد**،
- «پوهنی ننداری»، ابتدا به رهبری **رونق** و سپس **بیسد**،
- «لشکری ننداری»، به رهبری و زیر نظر **نگهت**،
- «هرات ننداری»، به رهبری **سرخوش (الفت)**،
- و «مزار ننداری».

اگر سال ۱۳۳۹ را سال درخشنده گی زن در تیاتر بگیریم، بیجا نیست، زیرا به تعقیب این سه زن، زنان دیگری نیز در تیاتر وارد صحنه شدند که از انصاف به دور است. اگر اسمای شان در این نوشته نیاید:

روح افزا، میرمن مخفی، مقدسه مخفی، اقلیما مخفی، نجیبه دینا، ترینا، جلوه پیکر، صالحه، حمیرا شیرین، نسرین، صالحه، فاطمه، سایره اعظم، زرغونه، هما، پروین، مزیده سرور، ملیحه، طوبی و یک تعداد زیاد دیگر که امروز دست اندرکار هنر تیاتر میباشند و ذکر اسمای همه شان باعث طولانی شدن کلام میگردد، با آن هم از شمار دیگری نیز یاد آوری میکنم:

ملیحه احراری، پروین منقد، خورشید پایا، رونا، پشتنه، شگوفه، حمیده عبدالله، پروین زحل، ثریا مژگان، زرغونه رفاه، محبوبه جباری و زرغونه آرام.

به امید درخشش هرچه بیشتر زن در تیاتر.

برگرفته از رساله «پیرامون تیاتر»، گویتة انستیتوت کابل، تهیه و ترتیب: دکتور نجیب الله یوسفی.

«پرنده مجروح»، «شمع هایی که می سوزند»، «او پدرم نیست» و «گناهکاران بیگناه» موفقانه درخشید. وی سه بار غرض اجرای نمایشات به ولایات کشور سفر کرد و همچنان دو بار به خارج سفر نمود و مورد تقدیر واقع شد.

زلیخا نورانی نیز برای اولین بار در نمایشنامه «ساحره» در یک نقش ظاهر شد. او یک دختر خردسال بود که به روی سٹیژ ظاهر گردید و در اکثر نمایشنامه ها، نقش خردسالان را به عهده داشت و یا پارچه های رقص را اجرا میکرد؛ مخصوصاً رقص «گل لاله» و رقص «لیلا کمیس ده تور» او را به شهرت رسانیدند. یک بار هم ستاره سال شناخته شد.

او در نمایشنامه های «طیب اجباری»، «شی که آواز زنگ ها شنیده میشود»، «آتش زیر خاکستر»، «ارباب پونتیا و نوکرش ماتی» و «شب و شلاق» نقش بازی کرده است.

بعد از آن، ورود زن در تیاتر رونق بیشتر گرفت؛ اگرچه مزید بر این سه تن، زنان دیگری نیز بودند چون ساجده نگاه، زلیخا، صوفیه، نسرین، سهیلا جیلانی و مستوره اصیل، اما آنها فقط در حضور زنان نقش بازی میکردند.

نامه ها به «ندای زن»

احترامات بی پایان خدمت دست اندر کاران نشریه وزین «ندای زن»،

میخواهم برای شما خواهران بلند مرتبت بهترین تبریکات و شادباشهای خود را به خاطر بلند نمودن صدا و زبان زن افغان توسط نشریه خواندنی «ندای زن» که بیانگر قلم و استقامت شما خواهران گران ارج در غربت است، ابراز بدارم. دستان تان را صمیمانه میفشارم. برای شما عزیزان موفقیت، استواری و سرافرازی بی پایان آرزو می برم.

فریا آتش سرلوری

محترم مدیر مسؤول نشریه «ندای زن»، امیلیا جان سپارتک! سلام های بسیار گرم نثار شمایان باد. امیدوارم همه خوب و در امر پیشبرد نشریه «ندای زن» پیروز باشید.

نشریه «ندای زن» را توسط یک تن از دوستان بسیار محبوب خویش دریافت نمودم. متشکرم از شما و آن دوست خوب. از دیدن و خواندن مطالب نشریه وزین «ندای زن» خیلی ها خرسند شدم. با خواندن مطالب ارزنده آن مصمم شدم که به نشریه مذکور اشتراک نمایم.

ما که به خاطر تحقق تساوی حقوق زن با مرد در جامعه افغانستان معتقد و مصمم بودیم و هستیم، باید به خاطر تحقق این آرمانها در هر جایی که هستیم و هستیم، با هم متحد شویم و صدای خویش را شجاعانه بلند نماییم. در نشریه «ندای زن» یگانه چیزی که توجه ام را جلب نموده اینست که واقعاً این نشریه بدون تبعیض و

سلام ها و احترامات قلبی خویش را خدمت دوستان گرمی و نهایت عزیز، محترمه نجیبه هوتکی و امیلیا سپارتک و دیگر دوستان دست اندرکاران «ندای زن» تقدیم میدارم.

آرزو دارم عافیت داشته باشید و از گزند زمان در امان بوده موفقیت های روز افزون شما را در راه اهداف نیک و انسانی تان خواهانم. جریده «ندای زن» را به مطالعه گرفتم. واقعاً خوب و برای بلند بردن سطح دانش و آگاهی زنان افغان خارج از میهن ما فوق العاده مؤثر و آموزنده است.

دوستان ما در این زمینه خدمت شایانی را به زنان افغان انجام داده اند که قابل ستایش است.

دوست دیرینه و با استقامت، چون کوههای سر به فلک کشیده، محترمه نجیبه جان هوتکی!

خوب سالهای ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ را به خاطر دارم که با دلجان و نسیمه جان غیاثی و دیگر دوستان در محوطه شما و توأم با شما در سرای غزنی مبارزه علیه بیعدالتی ها نسبت زنان و بهبود وضع زنان در تمام امور و فراگیری آن گردهم جمع می شدیم که شما تا کنون این رسالت را حفظ نموده اید. جای بسا افتخار است.

کتابک - نی بلکه - مجموعه چند شعرگونه بی را که تحت عنوان «ندای زن» است به شما ارسال نمودم. به آرزوی کامیابی و کامگاری روز افزون شما در زمینه فعالیت های تان.

موفق باشید!

دوست و خواهر شما

کریمه ملزم

خواهر گل امیلیا جان، اخبار تان را خواندم. بسیار خوشم آمد. بسیار مضامین پرمحتوا داشت. خدا کند که تا آخر این طور ادامه پیدا کرده بهتر و بهتر شود. من طبق وعده نشریه شما را اشتراک نمودم و موفقیت های هر چه بیشتر شما را خواهانم. با احترام

لیلا نوید

یادداشت مدیر مسؤل

شمار زیاد کتابهایی را که توسط خود زنان و یا در مورد زنان به چاپ رسیده و به نشریه «ندای زن» رسیده، یادآور میگردیم و به تمام زنان محترم توصیه می نمایم تا آنها را به دست آرند و از خواندن آنها مستفید شوند.

- ۱- «غزل غریب غربت»: مجموعه اشعار از حمیرا نگهت دستگیر زاده،
 - ۲- «پیام زن»: مجموعه اشعار از کریمه ملزم،
 - ۳- «پرنیان خیال»: مجموعه اشعار از نادیه فضل،
 - ۴- «یاد از هیچ»: مجموعه اشعار از شکیلا عزیز زاده،
 - ۵- «دریا چراز گریه ما دم نمی زند»: مجموعه اشعار از راحله یار،
 - ۶- «سلام مرجان»: داستان بلند از پروین پژواک،
 - ۷- «سوی انگر»: مجموعه شعر به پشتو از شاه جان هاجره حرکت،
 - ۸- «اشراق نیلوفر»: مجموعه اشعار از سیما صدیقی،
 - ۹- «سیمای زن افغان در تاریخ»: کتاب نوشته کاندید اکادمیسین اعظم سیستانی،
 - ۱۰- «زنان در چشم انداز آیینة تاریخ تمدن جهان»: کتاب نوشته غلام سخی ارزگانی،
 - ۱۱- «بانو»: نشریه زنان اطیش.
- «ندای زن» بهترین تیریکات خویش را به آنها تقدیم نموده و موفقیت های زیاد شان را خواهان است.

نشانی نشریه

مدیر مسؤل: پوهنیار امیلیا سپارتک

Amilia Spartak
Reginharstr. 24
51429 Bergisch Gladbach
GERMANY

e-mail: amiliaspartak@hotmail.com

وجه اشتراک سالانه ۱۰ یورو از طریق حساب زیر:

Rat der Afghanischen Frauen
Hamburger Sparkasse
Kto. Nr.: 1072212309 / BLZ: 20050550

قیمت یک شماره: ۲ یورو

«ندای زن» را در انترنیت بخوانید:

www.Didgah.de Link Nidae Zan

تعصب، از هرگونه خدمات شایسته زنان در داخل و خارج افغانستان یاد آوری گردیده و مطالب خوب آنها به نشر رسیده و جای آن است که زنان افغانستان صرف نظر از هر نوع تعصب و بد بینی به همدیگر، صرف نظر از عقاید مذهبی، سیاسی و موقف اجتماعی، چه در داخل و خارج کشور، به خاطر تحقق تساوی حقوق زن و مرد که نیمی از پیکر جامعه را تشکیل میدهند، متحد شوند و مبارزه نمایند. چنانچه **بزرگان گفته اند: حق داده نمی شود، بلکه گرفته میشود.** پس در این راه متحدانه تلاش باید نمود. ما در طول تاریخ کشور خویش در مراحل مختلف زنان سرشناس و از خود گذر زیاد داشتیم و فعلاً هم داریم. باید به آنها افتخار نماییم و متحدانه با هم به خاطر تحقق آزادی و رهایی از بند و قید نارسایی ها و سنن ناپسندیده و خرافی مبارزه نماییم و صدای خویش را بلند کنیم که ما زنان زنده هستیم و زیر بار دشواری ها از بین نمی رویم. ما فیمینیست مطلق نیستیم و تساوی حقوق زن را با مرد می خواهیم. زیرا یکی بدون موجودیت دیگر (یعنی زن بدون موجودیت مرد و برعکس) نمی تواند زنده گی را پیش برد. و همواره اساس زنده گی ما خانواده است. ما خانواده صلح آمیز و بدون رنج و درد می خواهیم. خانه ما افغانستان و خانواده ما مردم افغانستان است.

با عرض حرمت بیشتر
موفق باشید

مریم بلوچ از هالند

سپاس فراوان از فرستادن نشریه «ندای زن» ،

با انتشار نشریه «ندای زن»، گنجینه فرهنگی مان غنی تر، خلای بزرگ و اصلی نشراتی پر گردیده و روزنه یی برای زنان روشنفکر باز گردید.

اگر کوردلان روزنه های زنان روشنفکر افغان را بسته کردند، مگر زنان روشندل فریادهای شان را از طریق «ندای زن» به گوش جهانیان می رسانند.

انتشار نشریه «ندای زن»، ندای زن را گام بزرگ و مثبت کرده، به دست اندرکاران و مسؤلان «شورای زنان افغان در آلمان» تبریک گفته، ندهای تان طنین انداز باد و موفقیت های تان را خواهانم.

«کاخ سخن» به هر نوع همکاری دوجانبه با شما نیازمند است! دوستدار

مدیر مسؤل فصلنامه «کاخ سخن»

بعد از سلامهای فراوان امیدوارم که حالت تان خوب باشد. بنده همیشه به آرزوی سعادت و موفقیت هرچه بیشتر تان هستم، زیرا شما یان امیدوی برای خانم ها هستید و یازنان.

ماری طاهری

امیلیا جان، از خودت و دیگر همکاران نشریه ندای زن تشکر میکنم. به آرزوی موفقیت های روز افزون برای شما.

ثریا (نارون)